



امام خمینی (ره)، انقلاب اسلامی و شالوده شکنی سیطره گفتمان‌های رسمی

در حوزه سیاست (۴)

انقلاب اسلامی، انقلاب دانش شریعت اندیش

دکتر مظفر نامدار<sup>۱</sup>

#### ◆ نخستین انقلاب مدرن به رهبری مذهب

در بهمن سال ۱۳۵۷ جهان از وقوع نخستین انقلاب مدرن به رهبری مذهب در ایران آگاه شد؛ انقلابی که حکومتی اسلامی را جایگزین یکی از کهن‌ترین سلسله‌های پادشاهی هوادار غرب کرد. میشل فوکو انقلاب اسلامی را نظریه‌ای جدید در تجربه‌های انقلابی جهان معرفی کرد و بر این مسئله تأکید نمود که تئوری‌های سیاسی غرب، استعداد تحلیل انقلاب اسلامی را ندارند.

در غرب یک انقلاب وقتی به رسمیت شناخته می‌شود که دو دینامیک را در آن مشاهده کنیم. یکی دینامیک تضادهای درون این جامعه، یعنی دینامیک مبارزه طبقاتی یا دینامیک رویارویی‌های بزرگ اجتماعی و دیگری دینامیک سیاسی یعنی حضور یک پیشگام، یعنی یک طبقه، حزب یا ایدئولوژی سیاسی و خلاصه نیروی پیشتازی که همه ملت را به دنبال خود می‌کشد.<sup>۱</sup>

اما به نظر می‌رسد که نمی‌توان در انقلاب اسلامی هیچ‌یک از این دو دینامیک را که برای ما نشانه‌های بارز و علامت‌های روشن پدیده‌ای انقلابی‌اند، تشخیص داد.<sup>۲</sup> مهم‌ترین پرسش نظریه‌پردازان دگرگونی‌های اجتماعی به این مسئله بر می‌گردد که جنبش انقلابی‌ای که نتوان جایگاه مبارزه طبقاتی و تضادهای درونی جامعه و یک پیشگام را در آن مشخص کرد، از نظر تئوری‌های سیاسی چه می‌تواند باشد و چگونه باید آن را تحلیل کرد؟

انقلاب اسلامی شاید تنها انقلابی در دوران مدرن باشد که در آن نسبت میان کنش‌های جمعی، آیین مذهبی و بیان حقوق عمومی در شکل یک جنبش بزرگ اجتماعی تجلی کرد. تا قبل از این هیچ انقلابی را سراغ نداریم که در آن حقوق عمومی با زبان مذهب و در قالب یک جنبش اجتماعی به سرنگونی یک نظم پوسیده و کهنه و پایه‌ریزی یک نظم جدید منجر شود.

بنابراین انقلاب اسلامی نه نتیجه ائتلاف میان گروه‌های متفاوت سیاسی بود و نه نتیجه سازش میان دو یا چند طبقه اجتماعی که با عقب‌نشینی یکی از این طبقات از موضع خود، دیگری به پیروزی رسیده باشد. در انقلاب اسلامی بحث از تغییر ساختارهای اجتماعی، تشکیلات سیاسی، نظام اقتصادی، سیاست خارجی و غیره به تنهایی مطرح نبود. آنچه در انقلاب اسلامی اتفاق افتاد علاوه بر موارد مذکور، بحث از تغییر ذهنیت انسان و تفسیر جدیدی از عالم و آدم بود. به تعبیر فوکو، مردم ایران علاوه بر خواسته‌های مذکور می‌گفتند باید

---

۱. میشل فوکو، ایران، روح یک جهان بی‌روح، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، تهران: ۱۳۷۹،

ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۵.

خودمان را تغییر دهیم. باید شیوه بودنمان و رابطه‌مان با دیگران با چیزها با ابدیت با خدا و غیره کاملاً تغییر کند و تنها در صورت این تغییر ریشه‌ای در تجربه‌مان است که انقلابمان انقلابی واقعی خواهد بود.<sup>۱</sup>

انقلاب اسلامی تغییر ریشه‌ای ذهنیت مردم ایران بود. ملت ایران از طریق اسلام در جستجوی تغییر ذهنیتی بودند که سال‌ها امکان هر گونه دگرگونی را از آنها سلب کرده بود. انقلاب اسلامی چیزی فراتر از اراده به اطاعتی وفادارانه به قانون شرع بود. اسلام همیشه به روش سنتی از پیش در زندگی مردم ایران حضور داشت و همیشه هم به مثابه نیرویی انقلابی در جامعه عمل می‌کرد. اما در انقلاب اسلامی این ظهور دیگر ظهور

در انقلاب اسلامی بحث از تغییر ساختارهای اجتماعی، تشکیلات سیاسی، نظام اقتصادی، سیاست خارجی و غیره به تنهایی مطرح نبود. آنچه در انقلاب اسلامی اتفاق افتاد علاوه بر موارد مذکور، بحث از تغییر ذهنیت انسان و تفسیر جدیدی از عالم و آدم بود.

سنتی نبود و دگرگونی جدید هم شباهتی به جنبش‌های یکصد ساله اخیر نداشت. انقلاب اسلامی بازگشت به تجربه‌ای عقلی، شرعی و معنوی در قالب یک نگرش جدید به خود، جامعه، مردم، خدا، دین و تاریخ بود. به تعبیر میشل فوکو، همیشه از مارکس و افیون مردم نقل قول می‌آوردند اما جمله‌ای که درست پیش از آن جمله وجود دارد، هرگز نقل نمی‌شود، می‌گوید که: مذهب روح یک جهان بی‌روح است. پس باید گفت که اسلام در آن سال... افیون مردم نبوده است. دقیقاً از آن رو که روح یک جهان بی‌روح بوده است.<sup>۲</sup>

هیچ مفهومی گویاتر از آن نخواهد بود که بگوییم انقلاب اسلامی، «انقلاب دانش شریعت‌اندیش» در مقابل دانش طبیعت‌اندیش بود.

۱. همان، ص ۶۰.

۲. همان، ص ۶۰، ۶۱.

## ◆ تفاوت حقیقت و نظام معنایی انقلاب اسلامی

### با حقیقت و نظام معنایی غرب

انقلاب اسلامی کنشی است انسانی برای ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در جامعه که برخاسته از یک حقیقت و یک نظام معنایی می‌باشد. حقیقت و نظامی که مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش است. در مقابل دانش شریعت‌اندیش، دانش طبیعت‌اندیش قرار دارد. دانش شریعت‌اندیش، دانش زندگی و دانشی مبتنی بر فطرت انسانی است. پیامبران که مبشرین چنین دانشی در تاریخ بشر هستند از میان مردم برخاسته‌اند و دانش آنها دانشی بود برای تفسیر حقیقت خلقت، شریعت زندگی و طریقت سلوک انسان در بازگشت به سوی ابدیت.

در دانش شریعت‌اندیش، دین تنها به عنوان یک تجربه فردی یا وسیله‌ای برای تأمین معیشت آدمی یا مقوله‌ای برای معرفت شناختی نیست. دانش شریعت‌اندیش دانش همنشین عقل است و در آنجایی به یاری انسان می‌آید که پای عقل در راهبری بشر در می‌ماند. این راهبری تنها راهبری معیشتی یا معرفت شناختی و یا تجربی نیست، بلکه همه وجوه زندگی انسان را دربرگرفته و به آنها معنا می‌بخشد. در اندیشه پیروان دانش شریعت‌اندیش، عقل و شرع شریف‌ترین و فاضل‌ترین هدایایی هستند که خداوند به انسان عطا کرده است تا انسان‌ها به وسیله این دو، جایگاه خود را در هستی تعریف نمایند. از میان این دو گوهر انسانی، فضیلت عقل بر شرع غیر قابل تردید است زیرا شناخت حقیقت جز از طریق عقل امکان‌پذیر نیست. به گونه‌ای که اگر عقل نبودی شرع نیز شناخته نشدی.

بنابراین در باورهای دینداران دانش شریعت‌اندیش، عقل، شرعی است در درون آدمی، همچنان که شرع عقلی است در بیرون انسان. به تعبیر مرحوم ملا محسن فیض کاشانی، گرامی‌ترین نعمتی که خداوند به انسان کرامت فرموده عقل است. زیرا عقل مایه زندگی و پایه بندگی انسان برای خداوند است. فهم و دانش از عقل است و حفظ و بینش نیز به عقل است. راه

توحید را به روشنایی عقل می‌توان دید و به درجات عالیه، به هدایت او توان رسید.<sup>۱</sup>  
امام خمینی (ره) پایه گذار بزرگ‌ترین انقلاب مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش در دوران  
معاصر، در شرح حدیث اول کتاب شریف «اربعین حدیث» می‌نویسد:

انبیا علیهم السلام آمدند، قانون آوردند و کتاب‌های آسمانی بر آنها نازل شد که  
جلوگیری از اطلاق و زیاده‌روی طبیعت کنند و نفس انسانی را در تحت قانون عقل و  
شرع درآورند و آن را مرتاض و مؤدب کنند که خارج از میزان عقل و شرع رفتار نکند.  
پس هر نفسی که با قوانین الهیه و موازین عقلیه ملکات خود را تطبیق کرد سعید است  
و از اهل نجات می‌باشد.<sup>۲</sup>

دینی که عین سیاست است، نه تنها  
شهادت مواجهه با امر متعالی و  
بی‌نهایت را دارد بلکه این امر متعالی و  
بی‌نهایت را در همه شئون زندگی  
مردم و نظام هستی جاری و ساری  
می‌بیند.

در حقیقت از دیدگاه دینداران دانش  
شریعت‌اندیش، علم که محصول معرفت  
شناختی عقل انسانی است، اگر چه در  
بسیاری از امور، راهگشای مشکلات بشر  
است اما بشر برای درک همه حقایق زندگی  
در همه جا نمی‌تواند تنها با یاری عقل به  
مسیر درست قدم بردارد. در اینجا است که  
شرع به عنوان عقل بیرونی به یاری انسان

آمده و حالتی در انسان ایجاد می‌کند که از این حالت تحت عنوان ایمان یاد می‌شود. امام  
خمینی در ضرورت راهبری این دو گوهر بنیادین در زندگی بشر در تفسیر سوره حمد  
می‌گوید:

۱. آئینه شاهی، ده رساله فیض کاشانی، به اهتمام رسول جعفریان، انتشارات مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیر  
المؤمنین علی (ع)، اصفهان: ۱۳۷۱، ص ۱۶۵.

۲. امام خمینی (ره)، چهل حدیث (اربعین حدیث)، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی (ره)، چاپ  
پنجم، تهران: ۱۳۷۳، ص ۱۷.

بین ادراک عقلی و باور نفسانی و قلبی خیلی فاصله هست. بسیاری وقت‌ها انسان عقلا یک چیزی را ادراک می‌کند لکن چون باورش نیامده تبعیت نمی‌کند. آن وقتی که باورش بیاید تبعیت می‌کند. ایمان عبارت از این باور است.<sup>۱</sup>

شریعت نه تنها عقل را تحریک می‌کند بلکه محرک و مقوم ایمان نیز هست. امام خمینی علمی که ایمان نیاورد را حجاب اکبر می‌داند ولی معتقد است تا ورود در این حجاب نباشد خرق آن نشود. علوم، بذر مشاهدات است.<sup>۲</sup>

در سنت طبیعی و طریق عادی، انسان برای رسیدن به مقامات باید ابتدا ورود در این حجاب داشته باشد تا خرق عادت کند. دانش شریعت‌اندیش دانشی است که با واقعیت‌های زندگی انسان سر و کار دارد.

در مقابل دانش شریعت‌اندیش، دانش طبیعت‌اندیش قرار داد. در باورهای این دانش، سه تفسیر به ظاهر متفاوت ولی در گوهر و حقیقت یکسان، از دین وجود دارد؛

یا دین وسیله‌ای برای تأمین معیشت و آبادانی زندگی انسانی است (دین معیشت‌اندیش)،  
یا یک مقوله معرفت‌شناسی است (دین معرفت‌اندیش)  
و یا یک تجربه استثنایی و فردی است (دین تجربت‌اندیش)،

پیروان دانش طبیعت‌اندیش نگاهشان به دین خارج از سه محور مذکور نیست. یا دین را برای آبادانی دنیا می‌خواهند و کاسب کارانه به دین نظر دارند و یا دین را به عنوان یک مقوله معرفت‌شناختی، اساساً برای فهمیدن رازهای هستی می‌خواهند. دینداران معرفت‌اندیش شاید تعلق به دین نداشته باشند اما می‌خواهند بدانند که راز و رمز تعالیم دینی مثل دعا، عبادات، احکام و غیره چیست. بنابراین برای آنها، خدا، نبوت، معاد، امامت، مهدویت، خاتمیت یک مقوله معرفت‌شناسی است. سوژه‌هایی برای پژوهش‌های عقلی، کلامی، فلسفی و تجربی می‌باشند یا

---

۱. امام خمینی، تفسیر سوره حمد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ هفتم، تهران: ۱۳۸۱، ص ۱۰۹.

۲. امام خمینی (ره)، لقاء الله. رک: میرزا جواد آقا ملکی، رساله لقاء الله به ضمیمه مقاله‌ای در لقاء الله از امام خمینی،

مقدمه و... سید احمد فهری، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تهران: ۱۳۶۰، ص ۲۵۹.

دین را به عنوان یک تجربه باطنی که بتوان با استفاده از تجارب یا انواق پیامبر یا اولیا و پیروی از آنها درک و لمس کرد، تلقی می‌کنند.

بنابراین در چنین دینداری‌ای، دین تبدیل به یک امر شخصی و نه اجتماعی می‌شود.

رویکرد دانش طبیعت‌اندیش به طور کلی در مقابل رویکرد دانش شریعت‌اندیش قرار دارد. همان طوری که حاملان دانش طبیعت‌اندیش با حاملان دانش شریعت‌اندیش نیز تفاوت دارند.

دانش طبیعت‌اندیش دانش زیاده‌روی در طبیعت است. این دانش در برخورد با عالم و آدم یا افراط در عقل می‌کند و تفریط در شرع و یا افراط در شرع می‌کند و تفریط در عقل. دانش

طبیعت‌اندیش موجد هیچ انقلاب اساسی در جامعه نیست، چون توانایی برقراری تعادل بین عقل و شرع را ندارد.

امام خمینی (ره) پایه‌گذار بزرگ‌ترین انقلاب مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش، از رویکرد این دو جریان تحت عنوان «صراط مستقیم» و «صراط مفرطین» یاد می‌کند و

معتقد است که صراط مفرطین، صراط «مغضوب علیهم» و «ضالین» می‌باشد، زیرا از میان همه مراتب دانش شریعت‌اندیش به مراتب خاصی نظر دارد و بقیه مراتب را یا در نظر نمی‌گیرد یا انکار می‌کند و یا یک مرتبه را بر مرتبه دیگر ارجحیت می‌بخشد.

امام در تنبیه ایمانی هدایت به حسب انواع سیر و سلوک سالکین، مقامات و مراتبی را تعریف می‌کند که دانش شریعت‌اندیش در صراط مستقیم، جمع اسمایی این مراتب و مقامات می‌باشد نه مرتبه‌ای از این مراتب، در حالی که دانش طبیعت‌اندیش افراط و تفریط در این مراتب یا توقف در یک مرتبه و انکار مرتبه دیگر است.

امام خمینی در تنبیه ایمانی به سیر و سلوک اهل معرفت مراتبی را ذکر می‌کند:

مرتبه اول، نور هدایت فطری است که در مجموع امام از آن تحت عنوان سلوک الی الله

یکی دیگر از تفاوت‌های بنیادین انقلاب مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش با انقلاب مبتنی بر دانش طبیعت‌اندیش، تعریف علم سیاست است.

بی‌احتجاب حجاب‌های ملکی و ملکوتی، معاصی قلبیه یا معاصی قالبیه، غلو یا تقصیر، حجاب‌های نورانی یا ظلمانی یا حجاب‌های وحدت یا کثرت یاد می‌کند. این مرتبه به تعبیر حضرت امام «یضل من یشاء و یهدی من یشاء» است و از اسرار خداوند می‌باشد که هر که را بخواهد هدایت یا گمراه می‌کند.

مرتبه دوم، هدایت به نور قرآن است که در مقابل این هدایت، غلو و تقصیر از معرفت و یا وقوف به ظاهر و باطن و غیره مطرح است و بشر تا تفکر و تدبر در قرآن نکند به حقیقت ظاهر و باطن قرآن و محکم و متشابه و غیره دست نیابد.

مرتبه سوم، هدایت به نور شریعت است.

چهارم، هدایت به نور اسلام است.

پنجم، هدایت به نور ایمان است.

ششم، هدایت به نور یقین است.

هفتم، هدایت به نور عرفان است.

هشتم، هدایت به نور محبت است.

نهم، هدایت به نور ولایت است.

دهم، هدایت به نور تجرید و توحید است.<sup>۱</sup>

بنابراین دانش شریعت‌اندیش، دانش سلوک انسانی، زندگی مبتنی بر عقل و شرع، دانش آزادی و امنیت و صلح است. در مقابل، دانش طبیعت‌اندیش، دانش مبتنی بر معرفت شناختی ناشی از نخبگان و سوژه‌های برتر است. نخبگانی که همیشه خود را بر فراز مردم می‌بینند و آدمیان را جاهل، صغیر، استبدادزده و گله انسانی تصور می‌کنند که همیشه باید تحت هدایت و سرپرستی نخبگان قرار گیرند.

دینداری طبیعت‌اندیش، مبتنی بر دانش‌های ذهنی سوژه‌های برتر این نخبگان می‌باشد. دانشی



که خود را در مقام استعلا می‌بیند و اراده معطوف به قدرت و تصرف در همه امور دارد. به عبارت دیگر، دانش طبیعت‌اندیش، دانش تنازع بقا است. همان طوری که در طبیعت قانون تنازع بقا حاکمیت و دوام موجود قوی‌تر و برتر را تضمین می‌کند در معرفت شناختی طبیعی نیز برتری نخبگان یک امر بدیهی است. در حالی که دانش شریعت‌اندیش دانش غیر استعلایی است، بیش از آنکه دانش قدرت باشد، دانش خدمت و دانش زندگی است. این دانش به دلیل فقدان معناگرایی تا حد یک ابزار تنزل می‌کند و در نهایت نوکر بی‌جیره و مواجب دانش تجربی می‌شود. پیروان دانش طبیعت‌اندیش تلاش می‌کنند با نابودی همه معرفت‌های معنایی و در رأس آن دین، راه را برای علوم تجربی به عنوان یگانه دانش برتر و رازدان، هموار سازند. از آنجایی که دانش طبیعت‌اندیش دانش قدرت‌محور نیز هست، اراده معطوف به جنگ و خونریزی و خشونت دارد با زبان عتاب و خطاب با همه صحبت می‌کند. خشونت در ادبیات پیروان قرائت‌های مختلف این دانش یک امر بدیهی است.

در حالی که دانش شریعت‌اندیش دانش عدالت، امنیت، آزادی، رأفت و فراوانی نعمت است. اراده معطوف به سلوک و سازش دارد. در این دانش معنای زندگی تنازع بقا نیست. به انسان‌ها به عنوان سلولی از هسته قدرت نگریسته نمی‌شود.

تفاوت انقلاب اسلامی با انقلاب‌های تحت تأثیر فرهنگ غربی، در همین جاست. انقلاب در غرب تحت تأثیر دانش طبیعت‌اندیش است و با نخبه‌ها یعنی حاملان دانش مذکور آغاز می‌شود و ثمره‌ای جز انحصار نعمت، جنگ، خونریزی، کشتارهای جمعی، فقر و فحشا به ارمغان نمی‌آورد. اما انقلاب اسلامی، تحت تأثیر دانش شریعت‌اندیش با مردم آغاز شد.

#### ◆ دانش شریعت‌اندیش، دانش گفتمان خدمت نه گفتمان قدرت

در انقلاب اسلامی برای سیطره نخبه‌های ذهنیت‌گرا که از آنها تحت عنوان روشنفکری نام می‌برند، جایی وجود ندارد. آنها نیز مانند همه مردم هستند. آگاهی آنها چیزی فراتر از دانسته‌های دیگران نیست تا مردم را از آن بهره‌مند سازند. زیرا این آگاهی نسبی با زندگی

مردم ندارد.

روشنفکری تنها خود را سخنگوی واقعی  
تعلقات اجتماعی، افکار عمومی و صدای  
گویای نیازهای جامعه تلقی می‌کند. در  
حقیقت از دیدگاه آنها مردم را فقط باید در  
آئینه جمال روشنفکری تعریف کرد. از  
آنجایی که این جریان خود را پیوسته در  
تضاد با حکومت می‌بیند لذا یکی از القائات او  
در حوزه سیاسی، القای تضاد پیوسته مردم  
و حکومت، دین و سیاست و قدرت است.

از دیدگاه دانش شریعت‌اندیش در  
جامعه توحیدی مراتب اجتماعی را با  
پایگاه طبقاتی و جایگاه سیاسی و  
اجتماعی آن تعریف نمی‌کنند بلکه با  
تقسیم کار و وظایف اجتماعی و  
استعداد و توانایی انسان تعریف  
می‌کنند.

در دیدگاه پیروان دانش شریعت‌اندیش، حتی پیامبران و امامان معصوم نیز چنین امتیازاتی  
را برای خود در جامعه قائل نشدند، چه برسد به اینکه فقیه، متکلم یا مجتهدی به چنین امتیازاتی  
قائل باشد. پیامبران و امامان مانند همه مردم در درون جامعه با همه خوبی‌ها و بدی‌های آن  
زندگی کردند نه بر فراز جامعه و دور از همه مشکلات مردم. آنها سخاوتمندانه آنچه داشتند  
در اختیار مردم قرار می‌دادند. به مشکلات آنها رسیدگی می‌کردند، در امور معیشتی مردم  
اندیشه می‌کردند و خود نیز به امور معیشتی می‌پرداختند و در این راه حتی بسیاری از  
وظایفی را که مردم به عهده نمی‌گرفتند، آنها به عهده می‌گرفتند و هیچ‌گاه در هیچ روایتی  
نشنیدیم که آن بزرگواران مدعی باشند چرا مردم از آنها کارهایی را انتظار دارند که در شأن  
آنها نیست. در حقیقت آموزه‌های شریعتی که پیامبران آورده بودند، چنین تفاوت‌هایی را القا  
نمی‌کرد.

امام خمینی (ره) به عنوان پایه‌گذار بزرگ‌ترین انقلاب دانش شریعت‌اندیش در دوران معاصر،  
هیچ‌گاه به سیاست و قدرت سیاسی و به فقاقت و ولایت فقیه از موضع گفتمان قدرت نظر نکرد  
بلکه پیوسته بنیادهای دانش شریعت‌اندیش را گفتمانی مبتنی بر خدمت تعریف می‌کرد.

بنابراین یکی دیگر از تفاوت‌های بنیادین انقلاب مبتنی بر دانش شریعت‌اندیش با انقلاب مبتنی بر دانش طبیعت‌اندیش، تعریف علم سیاست است.

از دیدگاه پیروان دانش شریعت محور علم سیاست، علم خدمت تعریف می‌شود در حالی که در دانش طبیعت محور علم سیاست به مثابه علم قدرت است.

فرق ما بین حکومت‌های دیگر با حکومت اسلام این است که آنها حکومت را می‌خواهند برای اینکه غلبه کنند بعضی بر بعضی و سلطه پیدا کنند یک عده‌ای بر عده دیگر اسلام این منظورش نیست اسلام می‌خواهد ... همه را تربیت انسانی بکند نه اینکه استفاده از آنها بکند. مثل این رژیم‌ها که شما ملاحظه کردید و می‌کنید که چه در غرب باشد و چه آنهایی که در شرق بوده است که همه نظر به این بوده است که یک سلطه‌ای پیدا کنند و یک استفاده‌های مادی بکنند.<sup>۱</sup>

امام در جای دیگر می‌گوید:

حکومت‌ها نمی‌توانند بفهمند تکالیف خودشان را راجع به ملت‌ها، حکومت‌ها هر چه روی کار آمدند، تقریباً آمدند برای سرکوبی ملت‌ها، در صورتی که حکومت یک ملت (خصوصاً در آنجایی که دعوی دموکراسی و امثال ذلک می‌کنند) برای خدمت مردم است نه برای سرکوبی مردم.<sup>۲</sup>

امام خمینی در انقلاب دانش شریعت‌محور به طور کلی، هیچ معرفتی را بر معرفت دیگر و هیچ قشری را بر قشر دیگر برتری نمی‌دهد. بلکه معتقد است که هر کدام از اینها باید در یک نظام عقلی و شرعی در جای خود قرار بگیرند. این استقرار به معنای تفوق یکی بر دیگری نیست:

ما می‌خواهیم به همه ملت‌ها بفهمانیم که اسلام یک دین وحدت است. یک دین برابری است، دین برادری است. هیچ یک از قشرهای او بر دیگری تفوق ندارد. مگر به تقوا.<sup>۳</sup>

۱. صحیفه نور، ج ۸، ص ۷.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۱۹۰.

۳. همان، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

بنابراین در دانش شریعت‌اندیش برتری‌ها به دانسته‌های انسان، رازگشایی‌ها، دلیری‌ها، ابداعات تئوریک و فربه کردن دانش‌ها و ایدئولوژی‌ها نیست بلکه به تقوا یعنی رعایت حقوق خدا، انسان و جامعه است. همه را معونه خدا دیدن و در خدمت این معونه بودن است. همان‌طور که پیامبری، امامت و ولایت به مفهوم بر فراز جامعه ایستادن و بر آن شوریدن نیست سیاست، علم خدمت است نه علم قدرت.

اینها برای کشور و برای ملت خدمتگزار باشند نه حاکم. اصل دولت هم همین است حتی مثل دولت حقه حضرت امیر سلام الله علیه که ولی امر بر همه چیز بود. معذک آن حکومتی که در صدر اسلام بود در خدمت مردم بود، این‌طور نبود که حکومت بخواهد حکومت کند و مردم همین‌طور بی‌خود اطاعت کنند. این‌طور نبود که حکومت بخواهد به وسیله قدرتی که دارد اجحاف کند و به مردم ظلم کند... وظیفه همه ما و همه شما و همه کسانی که دست‌اندرکار امور مردم هستند، از دولت و همه این وضع را پیدا بکنند که خودشان را خدمتگزار بدانند... حکومت‌ها باید خدمتگزار مردم باشند.<sup>۱</sup>

دولت در چنین دیدگاهی دیگر شر مطلوب نیست، قاعده‌ای بر فراز آن نشسته و پیوسته در جهت تحدید قدرت در تلاش باشند. همچنان که سیاست نیز دیگر به معنای علم خدعه و نیرنگ، علم اعمال قدرت و علم جدایی از اخلاق و دین تعریف نمی‌شود:

سیاست یک حقیقتی است... یک چیزی است که مملکت را اداره می‌کند، خدعه و فریب و اینها نیست، اینها همه‌اش خطاست، اسلام سیاست است، طبیعت سیاست است.<sup>۲</sup>

در حقیقت در دانش شریعت‌اندیش همه چیز سیاست است چون همه چیز به نوعی تدبیر می‌شود و «تدبیر» انسانی‌ترین تعریف از «سیاست» است. بنابراین دینی که عین سیاست است، دینی است که عین تدبیر است و از آنجایی که تدبیر صفت ذاتی عقل است، بنابراین سیاست در دانش شریعت‌اندیش عین عقل بلکه خود عقل است. سیاست در فلسفه‌های غربی، تعریف

می‌شود به سیاست عقلی و شرعی. در حالی که در دانش شریعت‌اندیش سیاست یک تعریف بیشتر ندارد و آن تعریف عقلی است. چون شرع نیز عین عقل است. شرع عقلی است که از بیرون می‌آید و با عقل درون آدمی یکی می‌شود و تدبیر یا سیاست به مفهوم انقلاب دانش شریعت‌اندیش زاییده وفاق عقل بیرونی و عقل درونی در انسان است.

بنابراین دینی که عین سیاست است، نه یک نوع دین‌ورزی معیشت‌اندیش یا مصلحت‌اندیش است که به کار ارباب سیاست می‌آید و نه دینی است که عواطف بیش از عقل در آن مدخلیت دارند. بلکه دینی است که نه تنها شهامت مواجهه با امر متعالی و بی‌نهایت را دارد بلکه این امر متعالی و بی‌نهایت را در همه شئون زندگی مردم و نظام هستی جاری و ساری می‌بیند. نه مانند دین‌ورزان معرفت‌اندیش که امر متعالی و بی‌نهایت را فقط سوژه‌ای برای معرفت‌شناسی تلقی می‌کنند و یا دین‌ورزان معیشت‌اندیش که دین را فقط برای دنیا می‌خواهند و یا دین‌ورزان تجربت‌اندیش که دین را فقط از آن خود نه از آن دیگران می‌دانند.

در دانش شریعت‌اندیش، امر متعالی و بی‌نهایت در همه جا حضور دارد و تصور حضور او عین تصدیق است. همان‌طوری که تکثر او عین توحید است.

این تصدیق به معنای نفی هر گونه تلاش علمی و معرفتی در تبیین و توصیف امر متعالی و بی‌نهایت در عالم و آدم و نحوه تأثیر و تأثر آن در سلوک انسانی نیست. همچنان که آن توحید به منزله استاندارد کردن همه افکار و اندیشه‌ها و نفی همه تضادها و اختلافات در بشر نیست.

امام در دانش شریعت‌اندیش خود به زیبایی نه تنها حضور آن امر متعالی و بی‌نهایت را (خدا) در همه ارکان عالم و آدم

شبکه تأویلی پر قدرتی متشکل از روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی و نخبگان میان مایه تقلیدگرا که همیشه قبله آمال و آرمان‌های آنها تئوری‌های غربی بوده، وجود دارند که تلاش می‌کنند منطق منحصر به فرد انقلاب اسلامی را نادیده گرفته و آن را مانند بسیاری از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی تقلیل‌گرا تعریف نمایند.

تبیین می‌کند، بلکه القائات پیروان دانش طبیعت‌اندیش را در یکسان‌نگاری مفهوم جامعه توحیدی به جامعه‌ای فاقد تضاد و تفاوت نیز، ساده‌لوحانه می‌داند:

اسلام طبیعت را مهار می‌کند برای واقعیت و همه را رو به وحدت و توحید می‌برد. تمام علوم می‌کند که شما اسم می‌برید و از دانشگاه‌های خارجی تعریف می‌کنید و تعریف هم دارد، اینها یک ورق از عالم است آن هم یک ورق نازل‌تر از همه اوراق.<sup>۱</sup>

در اندیشه امام جامعه توحیدی به معنای یک جامعه حیوانی در حالت طبیعی نیست که در آن انسان فارغ از تضادها، اختلافات و تفاوت‌ها همه مطیع و سر به فرمان از نعمت‌های طبیعی بهره‌برداری کنند. چنین جامعه‌ای از نظر امام یک جامعه حیوانی و مغایر با خصلت تحول‌گرا و تمدن‌طلب انسان و خوی مدنیت او می‌باشد.

معنی جامعه توحیدی به این طوری که این اشخاص منحرف القا کرده‌اند در اینها معنایش یک جامعه حیوانی است. در غیر حیوان جامعه توحیدی ما نداریم. حیوان‌ها هم همه این طور نیستند. حیوان‌ها هم یک دسته‌اش متحدند مثل موربانه، مثل زنبور نر، مثل مورچه و... اینها هم بالا و پایین دارند در حیوانات پایین‌تری که ادراکاتشان به آن اندازه نیست، جامعه توحیدی است. یعنی الاغ‌ها همه یک جورند، گاوها هم همه یک جورند، فرمانبر و فرمانبردارند. یک همچو جامعه‌ای آقایان می‌خواهند؟ جامعه توحیدی که هیچ درجه‌ای نباشد، هیچ بالا و پایینی نباشد... همه باید عطار باشند اگر عطار نباشند جامعه توحیدی نیست. اگر مقصود این معناست جامعه توحیدی در بشر تا حالا وجود پیدا نکرده الا آن وقتی که وحشی بوده‌اند. اگر یک وقتی بشر وحشی بوده، آنجا یک جامعه توحیدی (هر کسی برای خودش می‌رفته علفی می‌چیده و می‌خورده) اما آن روزی که تمدن در بشر آمده است، لازمه تمدن این است که درجات باشد، لازمه تمدن این است که یکی دکتر باشد، یکی فرض کنید که مهندس باشد، یکی دیگری باشد یکی سرگرد باشد، یکی چه باشد، این چیزهایی که هست واقعا در عالم.<sup>۲</sup>

جامعه توحیدی جامعه وحدت در عین کثرت است. همان طوری که دانش این جامعه دارای چنین خصلتی می باشد.

جامعه توحیدی عبارت از جامعه‌ای است... که با حفظ همه مراتب یک نظر داشته باشند، کانه یک موجودند. شهربانی، شهرداری،... ارتش، ژاندارمری، سایر قشرهای دولت، ملت، رئیس جمهور، پایین تر، همه با حفظ مراتبشان یک مقصد داشته باشند و آن یک مقصد الهی، کانه همان طوری که یک جامعه توحیدی در خود بدن انسان است. انسان به منزله جامعه توحیدی است... جامعه توحیدی اعضای یک موجودند، اعضای یک هیكلند، یک هویتند، لکن در عین حالی که اعضای یک هویتند و همه هم برای همین هویت دارند زحمت می کشند... اگر یک ملتی این طور شد، خودش را نگه می دارد. شما دیدید که یک حدودی ملت ما با هم منسجم شدند و غلبه کردند بر همه چیز<sup>۱</sup>

از دیدگاه دانش شریعت‌اندیش در جامعه توحیدی مراتب اجتماعی را با پایگاه طبقاتی و جایگاه سیاسی و اجتماعی آن تعریف نمی کنند بلکه با تقسیم کار و وظایف اجتماعی و استعداد و توانایی انسان تعریف می کنند.

انقلاب اسلامی در ایران بی تردید پایان مرجعیت نخبه‌های ذهنیت‌گرا و سوژه‌های برتر می باشد. سوژه‌هایی که همیشه استعداد فهم حقیقت و شجاعت به کارگیری اندیشه و صلاحیت رهبری فکری و اجتماعی را فقط برای عده معدودی از افراد جامعه می دانستند. جامعه فقط در معیت رابطه مریدی و مرشدی کامل روشنفکری می تواند به رستگاری برسد.

پروژه پیروان دانش طبیعت‌اندیش در جمهوری اسلامی مبارزه با فراگیری دین و متواضع کردن دین در مقابل عقل طبیعت‌اندیش است. اصرار در متواضع کردن دین در مقابل عقل روشنفکری که عقل طبیعت‌اندیش است، این جریان را به جایی رسانده است که به جای اینکه بخواهند دین را متواضع کنند، می خواهند آن را نابود سازند. این نوعی تاریک‌اندیشی متکبرانانه مدرن است که خود نافی خویشتن نیز می باشد.

امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی تمامی توهمات برتری نخبگان روشنفکری را در هم پیچیدند و ناتوانی این جریان را در مرجعیت رهبری اجتماعی در یکصد سال اخیر به چالش کشیدند.

در حقیقت انقلاب اسلامی انقلاب دانش شریعت‌اندیش علیه دانش طبیعت‌اندیش بود. مرجعیت دانش طبیعت‌اندیش با رهبری روشنفکری در همه حوزه‌ها علی‌الخصوص حوزه نظریه‌پردازی، حوزه مدیریت اجتماعی، حوزه رهبری سیاسی و فرهنگی به چالش کشیده می‌شود و مفاهیم جدیدی ظهور می‌کند.

اگر چه شبکه تأویلی پر قدرتی متشکل از روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی و نخبگان میان مایه تقلیدگرا که همیشه قبله آمال و آرمان‌های آنها تئوری‌های غربی بوده، وجود دارند که تلاش می‌کنند منطق منحصر به فرد انقلاب اسلامی را نادیده گرفته و آن را مانند بسیاری از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی تقلیل‌گرا تعریف نمایند. اما همان‌طوری که پاره‌ای از متفکران غربی نیز متوجه این حقیقت شدند، انقلاب اسلامی از آهنگی پیروی می‌کند که می‌توان آن را به آهنگ یک انسان تشبیه کرد. مردم ایران همچون تنی واحد مبارزه می‌کنند، خسته می‌شوند، نفس تازه می‌کنند و دوباره به مبارزه ادامه می‌دهند، وقتی سیاست به مثابه گفتمان خدمت تلقی شود و به قول امام بنا باشد همه خدمتگزار اسلام و مردم باشند، دیگر اختلاف معنا ندارد:

شما بدانید که اگر تمام انبیا علیهم السلام در یک عصر مجتمع شوند. هیچ اختلافی نداشتند. اختلاف برای این است که انسان هر کسی می‌خواهد پیش خودش برای خودش یک کاری انجام بدهد. هر اختلافی از هوای نفس پیدا می‌شود.<sup>۱</sup>

دانش شریعت‌اندیش که انقلاب اسلامی بر اساس آن پایه‌ریزی شده دانش خدمت، دانش فراوانی نعمت، دانش آزادی، دانش امنیت و دانش عدالت است. در این دانش اراده معطوف به قدرت وجود ندارد:

انبیا این طور احساسی را داشتند. انبیا خودشان را خدمتگزار می‌دانستند نه اینکه



یک نبی‌ای خیال کند حکومت دارد بر مردم، حکومت در کار نبوده، اولیای بزرگ خدا، انبیای بزرگ همین احساس را داشتند که اینها آمدند برای اینکه مردم را هدایت کنند، ارشاد کنند، خدمت کنند به آنها.<sup>۱</sup>

